

تا مشمول یامر بالعدل واقع شود بهمین قیاس کلیه ملکات فاضله از قبیل حکمت و شجاعت و غیر ذلک که حد وسط تمام این صفات ممدوح بشر و مصداق یامر بالعدل است و برای نمونه لازم دانستم چندین جمله از احکام اسلام و مبانی آن را روی اصول مقتضیات فطرت میباید بیان نمایم
 بحث در این موضوع دامنه بی پایانی دارد کسه بعداً مفصلاً بعرض قارئین محترم میرساند.

از باب زاده

فلسفه قانون

قانون چیست؟ رابطه و اثر موجودات! نظام طبیعت!

اجتماع و قانون! آثار حق و فایده آن حق

و وظیفه! تغییر و توسعه قوانین

مباحثی که در علم حقوق مورد بحث و گفتگو قرار میگیرد هیچک جنبه قطعیت ندارد و بر حسب فکر و توسعه ذهنی اشخاص و افراد و اجتماعات میتواند تغییر و توسعه یابد و چه بسا اصولی که امروز مسلم فرض میشود ممکنست بعدها خلاف آن ثابت شود بحث فلسفی که ما نیز پیش گرفته ایم خارج از این اصل و قاعده نمیتواند باشد و ممکنست مایه بحث و گفتگویی قرار گیرد که بیش از پیش پرده از روی حقیقت موضوع بردارد.
 در هر صورت هیئت تحریریه مجله و بخصوص نویسنده مقاله خوشوقت میشوند که خلاف آنچه در این مباحث گفتگو میشود مورد اثبات قرار گیرد.

يك قانون فیزیکی میگوید «هیچ جسمی و موجودی بدون اثر و خاصیت نمیتواند وجود داشته باشد». - وقتی لازمه «جسم وجود» «اثر و خاصیت» باشد باید اذعان کرد که دنیای موجودات ما را «آثار» و «موثرات» گوناگونی فرا گرفته است زیرا اگر جسم و ماده ای در جسم و ماده دیگر اثر کرد محققاً در جسم و ماده اخیر حالت انفعالی تولید مینماید که از آن به «موثرات»

تعبیر میشود و وقتی هر جسم موجودی آثار و مؤثراتی داشته باشد و این آثار و مؤثرات لازمه طبیعت موجودات و خاصیت ذاتی و طبیعی آنان باشد لازم میآید که فیما بین این موجودات اعم از نبات و جماد و حیوان روابطی وجود داشته باشد.

فهم و درک وجود روابط بین موجودات ذهن و فکر را خواه ناخواه بسوی نتایج مستقیم و غیر مستقیم فعل و انفعالاتی که پیوسته وجود روابط است و در طبیعت آن «موجودات» ظاهر میشود و سوق میدهد و همین توجه ذهنی و فکری انسانی را که موجودی ذی شعور و صاحب فهم و ادراک است بسوی «عدالت» میکشاند و او را وامیدارد که برای ایجاد نظم و تعیین حدود در زندگی و رفاه حال اجتماعی «قواعدی بیندیشد و بدستآورد آن قواعد از «افراط و تفریط» بمنظور حفظ عدالت جلوگیری نماید و باتمام قوا در صدد اجرای آن «قواعد» بمنظور حفظ آسایش و تامین زندگی خود و بستگان و اجتماع خویش برآید: - هر يك از این قواعد را قانون و جزء جزء آنها ماده قانون و مجموع آن قواعد را حقوق می نامند - لزوم وجود قاعده و قانون در تنظیم روابط بشر بعدی محسوس است که بعضی اصلا آنها لازمه وجود موجودات و طبیعت ذاتی آنها میدانند و معتقدند همانطور که گردون بر مدار نظم و انضباط می چرخد و لازمه وجود نظم و پایداری این جهان وجود قواعد و قوانین منظمی برای سیرسیارات بر دور منظومه شمسی است و چنانچه این نظم و قاعده از بین برود کرات و سیارات از هم متلاشی و محو میشود و دیگر اثری از این جهان باقی و پایدار نمیماند طبیعی است که موجودات این کره سیار را که زمین مینامند نیز نظم و انضباط از لوازم موجودیت و واقعیت آنست و عبارت دیگر نظم و انضباط و قاعده و قانون در نفس موجودات ارضی اعم از حیوان و نبات و جماد منظوری است و تعدی و تجاوز بحدود و حقوق دیگران از علل انحراف و عدم تعادل مزاجی و فکری و از عوارض ذاتی است که ممکنست گاهی بر موجودی چیره شود و او را بتجاوز از حد خود گستاخ سازد. در چنین مسوردی است که برای جلوگیری از فساد و تهیکاری در اجتماع و برای اینکه نظم اجتماع مانند سیرسیارات پایدار بماند بر سایر افراد لازم می آید که متجاوز از راه تنبیه و تعلیم بحقوق اجتماع و وظایف خویش آشنا سازد و این خود فلسفه وضع و اجرای قانون کیفری است که در همه اجتماعات و ادیان خود نمائی میکند برای اینکه بیشتر با اهمیت مطلب و وجود قوانین و حدود و حقوق توجه

شود فرض عکس قضیه یعنی وجود روابط و آثار و تاثیرات هر موجودی بر موجود دیگر و فعل و انفعالاتی در حدود قدرت و قوای ذخیره شده در طبیعت موجودات بدون تعیین حدود حقوق لازم است.

در چنین صورتی است که هر ج و مرج و کشت و کشتار و ظلم و زور گوئی در تمام امور زندگانی حکمفرما میشود و مال و نساموس و شرف و حیثیت افراد و اجتماعات پایمال هوسبازی يك عده متجاوزین بحدود و حقوق مردم دیگر میگردد و با ادامه این وضع کابوس مرگ و فنا و نیستی بر جهان دلپذیر طبیعت چیره میشود!

بعثت پیغمبران، تکاپوی دانشمندان، شرایع وادیان، قوانین موضوعه و ثابته همه بر اساس لزوم آن نظم و انضباط و برجستگی بساط این هر ج و مرج بوده است.

بعضی از علمای اخیر اروپا معتقد شده اند که اجتماع از افراد بوجود نیامده بلکه این افرادند که از اجتماع ناشی شده اند و باین بیان خواسته اند بفهمانند که قاعده و قانون که لازمه وجود اجتماع است از ابتدای خلقت به همراه انسان بوده و آنی از او منفک نشده است صرف نظر از این عقیده و با قبول نظریه ارسطو که میگوید « انسان طبعا اجتماعی است » لازمه مدنیت هم اجتماع و لازمه طبع اجتماع وجود ارتباط و لازمه نظم ارتباط نیز وجود قوانین و قواعد مسلمی است که جامعه ناگزیر از تبعیت و پیروی از آن میباشد.

طبیعی است که يك اجتماع بهر تقدیر از افراد تشکیل گشته و این افراد در روابط با یکدیگر هزار گونه تمایلات و خواهش های نفسانی و هوا و هوس مادی را اعمال مینمایند، هر يك آرزوئی دارند، فکری می کنند، نقشه ای می چینند و احتیاجاتی دارند که با تمایلات و هوس و آرزو و نقشه و فکر دیگری نه تنها مخالف است بلکه تصادم پیدا مینماید، لازمه این تصادم و اختلاف اگر قانون نباشد زد و خورد و پریشیدگی اوضاع و بهم خوردن اجتماع است و چون بشر طبیعتا مایل با اجتماع است و این میل طبیعی او سایر تمایلات او را تحت الشعاع گرفته پس برای اینکه اجتماع از دست نرود بدامان نظم و انضباط می چسبید و بقانون مراجعه میکند و تحت تعلیمات قانون یا از تمایلات خود چشم میپوشد و یا طرف را متقاعد بانجام خواهش و حق (در صورت انطباق با قانون) میسازد و اگر سر بقانون نگذارد و نظم را

رعایت ننماید قانون بسراغ او میآید و او را در باب تجاوز مجازات مینماید. اکنون که معلوم گشت لازمه اجتماعات وجود قانون و حقوق است و فلسفه حقوق ایجاد نظم و روابط و آثار موجودی با موجود دیگر است لازم است که آثار حق را نیز مورد مطالعه قرار داده و فواید آنرا نیز بررسی نماییم .

اگر حق را مفرد حقوق و حقوق را علمی بدانیم که شامل مجموع قواعد و نظامات و قوانین و اصولی است که روابط بین افراد و موجودات را معین و درجه تأثیر و ارتباط هر موجودی را بر موجود دیگر مشخص نموده و برای متجاوزین از حدود این قواعد و نظامات و اصول بمنظور حفظ اجتماع مجازات و تنبیهی قائل شده است اولیترین آثار حق را تعریف نموده ایم. - زیرا این قواعد و قوانین و نظامات همیشه برای یک طرف دعوی توانائی و نیرو و برای طرف دیگر تمسکین و اطاعت و اجبار ایجاد مینماید. آنرا که تولید توانائی گردیده محق و بآنکه تمسکین و اطاعت تحمیل شده است موظف میگویند پس بنابراین در قبال هر حقی وظیفه ای قرار گرفته است و همین حق و وظیفه و یا عبارت دیگر توانائی با امر و یا نهی انجام کاری و یا الزام باطاعت از آن امر یا نهی آثار حق مینامند و مجموع این دو امر را میتوان از فواید حق دانست. - اثری که یک حق در طبیعت دو طرف دعوی مینماید یکسان نیست زیرا حق قانونی و یا عدالت قانونی با عدالت و نصفت حقیقی که اساس آنرا بعضی نفسانی و برخی مادی و تابع نوسانات اقتصادی و برخی طبیعی و الهی میدانند یکی نیست بلکه حق قانونی قراردادی و تابع امیال یک عده محدود یا نامحدودی است که بر اوضاع مسلط شده و برای حفظ و ضم حاضر و نظام مملکتی بایجاد قوانین و قواعدی پرداخته اند و این قواعد و نظامات را بزور و اجبار مجری میدارند و پیدا است که در این زور و اجبار طرف محکوم همیشه ناراضی است و الزام او باطاعت از امر یا نهی صاحب حق با او مجال فکری میدهد که اندکی بیندیشد و بر عدل وضع این قانون که او را بناحق محکوم نموده است آگاه شود و آنگاهی و اندیشه او و امثال او در این باره باعث بیداری وجدان و توسعه فکر و هوش و تغییر مفهوم عدالت قانونی شود و باین جهت و یا حرکت مداوم باعث تغییر و توسعه حقوق و قانون گردد

فلسفه تغییر و توسعه قانون یک امر دیگر نیز میتواند باشد و آن

اینکه چون فکر و شعور انسان مولود احتیاجات خویش است و احتیاجات انسانی با ترقی و توسعه تمدن همبستگی دارد بنابراین هرچه تمدن رو به جلو رود احتیاجات انسانی دامنه دارتر و متغیرتر میشود و با تغییر احتیاجات و تغییر مرکب مثلا از اسب و الاغ به ماشین و هواپیما و با تغییر وسائل تولیدی از چرخ دوك ریبسی پره زنان دهاتی به ماشینهای عظیم کوه پیکر فولادی فکر و شعور انسانی نیز بسط و توسعه می یابد و با بسط و توسعه فکر و شعور انسان قوانین نیز تغییر می یابد و مفهوم حقوق نیز توسعه پیدا میکند مثلا درصد و یا دوست سال پیش که اثری از اتومبیل و طیاره و راه آهن و کارخانجات عظیم نبود و روابط بین طبقات مردم و با یکدیگر افراد این طبقات و یا اجتماعات مختلف تا بدین حد وسعت پیدا نکرده و جهان زندگانی را آثار عظیم فکر و قدرت صنعتی تحت سیطره قرار نداده بود بیان و بحث درباره قانون قتل غیر عمد بوسیله اتومبیل و آئین نامه رانندگی و یا ظرفیت بارگیری هواپیما و مسئولیت خلبان از نظر دقت و مطالعه در احوال جوی و مکانیک دستگاه رهبری و هدایت طیارات و یا قانون حمل و نقل و بارگیری و باراندازی و توقف معین در ایستگاه و عدم تاخیر در حرکت لکوموتیو که ممکنست با تصادم با قطار دیگر که در جهت معکوس حرکت مینماید باعث تلفات جانی و خسارات هنگفت مالی شود و یا قانون بیمه کارگر و قانون اعتصاب و یا قانون استرداد مجرمین جزائی تقریبا بحثی باطل و بیفایده و بدون مبادی و اساس و پایه بود زیرا مثلا اگر حسین در تهرانت قتل می شد و فرار میکرد تصور طی صدها فرسنگ و فرار بکشور خارج بعدی مستبعد و دور از ذهن بود که کسی نمیتوانست آنرا باور کند و با فرض صحت که وی سالها در رنج مسافرت و دوری بسر می برد و مثلا بروسیه میرفت کی بسود که او را بشناسد و تعقیب کند دولت ایران از کجا میدانست او بروسیه رفته و دولت روسیه از کجا خبردار میشود که حسن بخاک وی پانواده است و با فرض دانستن از کجا میتوانست او را بین دوست میلیون جمعیت پیدا نماید ولی امروز اگر حسین مثلا در همدان مرتکب قتل شود در فردای آنروز میتوان از روی گذرنامه های صادره و یا آمار واردین او را مثلا در لندن و در مهمانخانه امپریال و یا در گردشگاهها و بولوار پاریس پیدا نمود و چون این امکان برای هر دو طرف قضیه هست و ممکن است مجرمی

که در فرانسه مرتکب جرم شده بایران فرار کند و چون مجرم است جرمی نظیر آنچه در فرانسه کرده در ایران مرتکب شود عهود و میثاقی بین دول جهان در استرداد مجرمین منعقد میگردد که هر مجرمی بخاک کشور دیگر فرار کرد دولت اخیر موظف است بانقضای دولتی که جرم و جنایت در حوزه اقتدار قانونی او واقع شده او را دستگیر و تحویل مامورین قانونی او دهد تا رقم این خطر گردد و ضمناً وسیله تجسری دیگران بر ارتکاب جنایات نشود و چون ممکنست کسانی از لحاظ فشار اوضاع و اجحاف طبقه حاکمه و از نظر سیاسی اقدامی در کشور خود و یا کشور دیگری نموده باشند که از نظر آن دولت جرم شناخته شده ولی از نظر دولتی که مجرم بخاک آن کشور فرار کرده عمل او مبتنی بر افکار و روش سیاسی تلقی شود و قانون استرداد مجرمین سیاسی را ممنوع داشته و آنها را پناهانده سیاسی و تحت حمایت قانون شناخته است .

برای اینکه مطالب گفته شده احتیاج شرح و بسط بیشتری دارد خوانندگان عزیز را بادامه این بحث در شمارهات آتی مجله نوید میدهم .

آقای محمد اعتضاد

باب ضمان

ضمان مطابق نظریه فقهاء مشتق از ضمن است معنی آن انتقال ذمه مضمون عنه بذمه ضامن است و علماء تسنن ضمان را مشتق از ضم قرار داده و نون آن را زائد میدانند و میگویند مراد از ضمان ضم ذمه مضمون عنه با ذمه ضامن است یعنی در تادیه مضمون عنه اشترک دارند - و این نظریه صحیح نیست زیرا اگر مشتق از ضم باشد بایستی سایر مشتقات آن حرف (ن) نداشته باشد

در صورتیکه می بینیم که در تمام مشتقات ضمان - حرف (ن) جزء کلمه است - و همچنین لازم میآید که ضمانت از نفس دیگری صحیح نباشد زیرا ضم نفس بنفس متصور نیست - در صورتیکه ضمانت نفس را هم جایز دانسته اند - و نیز بایستی ضمان در مورد تعقب ضمانت ضامن بضامن دیگری ذمه مضمون عنه مراعی بماند